

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

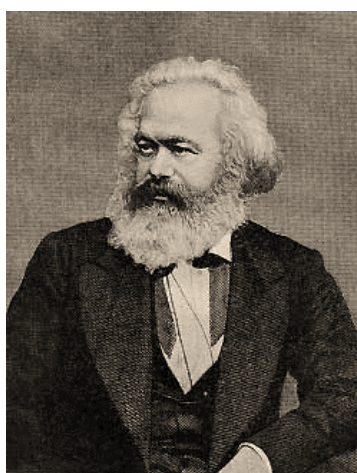
سیاسی

نویسندگان: مارکس-انگلس
برگردان از: حمید محوی
ویراستار پورتال: موسوی
۱۴ جنوری ۲۰۱۹

پرولتاریای جهان متحد شوید!



فردریش انگل



کارل مارکس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

۷

۹- کارل مارکس : گزیده ای از «کامیابی انگلیس. اعتصابات. مسأله ترک. هند»
لندن، جمعه، ۱۷ جون ۱۸۵۳
نیویورک دیلی تریبون شماره ۳۸۰۹ اول جولای ۱۸۵۳

روز ۱۳ همین ماه، لرد استانی به اطلاع مجلس عوام رساند که در دومین قرائت قوانین مربوط به هند (روز ۲۳ آینده) راه حل زیر را ارائه خواهد داد :

«به نظر مجلس عوام اطلاعات بیشتری نیاز است تا به پارلمان اجازه دهد که با صراحت بیشتری قوانین مربوط به ایجاد دولت دائمی هند را به تصویب رساند، ولی در این دوره پایانی اجلاس جایز به نظر نمی رسد اقداماتی صورت گیرد که نه فقط به مثابه راه حل نهایی نمی تواند مطرح باشد بلکه به همین سان موجب اختلال در وضعیت موجود خواهد شد.»

ولی، در اپریل ۱۸۵۴ قرارداد کمپانی هند شرقی به پایان می‌رسد و در نتیجه به نحوی از انحاء باید راه حلی پیدا کرد. دولت به قوانین دائمی تمایل دارد یعنی این که می‌خواهد تمدید قرارداد را برای بیست سال به تصویب رساند. ولی طرفداران مکتب منچستر می‌خواهند هر گونه قانون گذاری را به تعویق بیندازند و علاوه بر این می‌خواهند قرارداد برای حداکثر یک سال تمدید شود. دولت گفته است که مصلحت هند در ضرورت قوانین دائمی می‌باشد. طرفداران مکتب منچستر در جواب به فقدان اطلاعات اشاره کردند و چنین نظری را ناممکن دانستند. ولی مصلحت هند و نبود اطلاعات هر دو بهانه‌های پوشالی اند. الیگارش‌های حاکم می‌خواست پیش از آن که مجلس منحل شود و گرد هم آیی تشکیل دهد، به حساب هند منافع خود را تا بیست سال دیگر تضمین کند.

طرفداران منچستر اساساً خواستار قانونگذاری در وضعیت فعلی نیستند، به ویژه در پارلمانی که هنوز اصلاحات شامل حال آن نشده و دیدگاه‌های آنان نیز در آن هیچ جایی نداشته است. بر این اساس، کابینه ائتلاف از طریق سر شارل وود، خلاف بیانیه‌های پیشین ولی در هماهنگی با عادات همیشگی اش برای روشن کردن مسائل، مطالبی را پیش کشید که به لایحه شباهت داشت. ولی از طرف دیگر بی آن که جرأت حرف زدن درباره تمدید قرار داد برای مدت مشخصی را داشته باشد، فقط به این پیشنهاد بسنده کرد که پارلمان در صورتی که قاطعانه تصمیم بگیرد می‌تواند راه حل را به نتایج مذاکره و اگذار کند. اگر پیشنهادات دولت به تصویب رسد، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید نخواهد شد بلکه فقط به کسب مهلت نائل خواهد آمد. در مجموع، طرح دولت صرفاً به تغییرات جزئی و ظاهری در اداره هند می‌انجامد و یگانه تغییر واقعاً جدی عبارت است از گماشتن چند والی جدید، اگر چه تجربیات دراز مدت نشان می‌دهد که مأموران ساده خیلی مؤثر تر از والیان عالی مقام و مشاوران شان که مخارج سنگینی را نیز تحمیل می‌کنند، عمل کرده اند.^۱

اختراع ویگس‌ها^۲ در امر درمان کشورهای از پا افتاده این بود که مخارج تازه ایجاد تنبل خانه^۳ رسمی برای آریستوکراسی تهی دست را به آنان تحمیل کنند، چنین راه حلی یادآور یکی از پیشنهادات دولت راسل است، یعنی وقتی که ویگس‌ها متوجه فقر روحی هندی‌ها و مسلمانان شرق شدند، تصمیم گرفتند چند کشیش تازه نفس برایشان بفرستند. چنین راه حلی پذیرفته شد، سر جان هوپهاوز^۴، رئیس ویگس دفتر نظارت در این دوره بود، و به خاطر آورد که یکی

^۱ تا سال ۱۷۷۳ کمپانی هند شرقی دارای سه والی (حاکم شهر) بود که در کلکته (بنگال)، مدراس و بمبئی مستقر بودند و هر کدام یک دفتر مشاورتی داشتند که اعضای آن از کارگزاران عالی کمپانی تشکیل می‌شد. در سال ۱۷۷۳ «طبق مصوبه ای درباره اصول مؤثرترین مدیریت کمپانی هند شرقی» برای والی کلکته یک دفتر مشاورتی با چهار عضو در نظر گرفته می‌شود و مقام والی نیز به والی کل بنگال ارتقاء می‌یابد. والی کل و مشاوران او را دولت برای پنج سال انتخاب می‌کرد و تنها شخص پادشاه بود که با نظر خواهی از شورای مدیران می‌توانست آنها را پیش از موعد عزل کند. تصمیمات شورای مشاورت بر اساس رأی اکثریت به اجراء گذاشته می‌شد و در صورت رأی برابر مداخله والی کلی اولویت پیدا می‌کرد. والی کل اداره امور مدنی و نظامی را در بنگال، بهار و اورپسا به عهده داشت. در امور جنگ و صلح رؤسای مدراس و بمبئی گوش به فرمان او بودند و تنها در امور خاصی می‌توانستند مستقلاً عمل کنند. مصوبه ۱۷۸۴ تعداد مشاوران را به سه عضو تقلیل داده بود که شامل پست فرمانده کل می‌شد. در سال ۱۷۸۴ تبصره ای به این قانون اضافه شد که بر اساس آن والی کل می‌توانست تحت شرایط خاصی بدون مراجعه به شورای مشاوران و به عنوان فرمانده کل عمل نماید. پس از مصوبه سال ۱۸۳۳ والی کل بنگال به والی کل هند ارتقاء پیدا کرد. و دوباره تعداد مشاوران به چهار نفر رسید و علاوه بر این پست فرمانده کل باز سازی شد. والی کل و دفتر مشاورتی او قوانین تمام هند را تعیین می‌کردند، و حق قانون گذاری از والیان بمبئی و مدراس که هر یک دو مشاور داشتند سلب گردید. مصوبه سال ۱۸۵۳ علاوه بر این یک شورای کوچک مشاورتی با چهار عضو، ارگان اجرائی، و مشاورت حقوقی متشکل از والی کل، فرمانده کل، دادستانی کل بنگال و یک عضو دیوان عالی. این بود وضعیت شورای مشاورت تا سال ۱۸۵۸.

^۲ Whigs اجداد لیبرال‌های امروزی

^۳ Sinécure به معنای حرفه‌های کم زحمت و کسالت آور است. در اینجا به شکل تنبل خانه رسمی ترجمه شده است

^۴ Sir John Hobhouse

از نزدیکانش به خوبی از عهده اداره امور کلیسائی بر می آید و فوراً یکی از گُرسیهای جدید را به او اختصاص داد. در چنین اموری یکی از نویسندگان انگلیس روایت جالبی دارد که می گوید «گاهی اوقات کفش به اندازه ای جفت پا می شود که به سختی بتوانیم بگوئیم این کفش برای پا دوخته شده و یا پا برای کفش». در مورد اختراع سر شارل وود به سختی بتوان گفت که آیا این والیان جدید برای مناطق هند در نظر گرفته شده اند و یا مناطق هند برای والیان جدید.

در هر صورت کابینه انتلاف تصور می کرد که با واگذاری اختیارات به پارلمان برای ایجاد اصلاحات در لایحه پیشنهادی در هر زمانی که اراده کند، به همه ها پایان خواهد داد. متأسفانه لرد استانلی، نماینده محافظه کار، راه حلش را خیلی زود قرائت کرد و با سر و صدای زیادی نیز مورد حمایت اپوزیسیون افراط گرا واقع شد. با وجود این راه حل پیشنهادی لرد استانلی تناقضاتی را از خود نشان می دهد. از یک طرف، او پیشنهاد دولت را رد می کند، به این علت که مجلس برای قانونگذاری دائمی به اطلاعات بیشتری نیازمند است. از طرف دیگر، آن را رد می کند به این علت که شامل قوانین دائمی نیست و به همین گونه وضعیت موجود را متزلزل می کند بی آن که مسائل را به طور مشخص حل کرده باشد. عقیده محافظه کاران طبیعتاً لایحه را معتبر نمی داند، زیرا در هر صورت موجب تغییراتی خواهد شد. رادیکال ها با آن مخالف هستند زیرا هیچ تغییر عینی به وجود نمی آورد. لرد استانلی در این دوران انتلاف دیدگاه خاصی را مطرح می کند که تمایلات مخالف را علیه پیشنهادات دولت متحد کند. هیأت رسمی جبهه انتلاف علیه چنین تاکتیکی خشمگین به نظر رسیده و در نشریه «دی کرونیکیال»^۵ ارگان حزبیشان می نویسد :

«از نقطه نظر حزب، پیشنهادی که بر اساس به تعویق انداختن لایحه مطرح شده نه تنها اختلال به وجود می آورد بلکه به شکل بارزی شرم آور نیز هست... این لایحه فقط به این علت مطرح شده که برخی از طرفداران دولت می خواهند به بهانه همین موضوع انشعاب کنند.»

نگرانی وزراء حقیقتاً جدی به نظر می رسد. «دی کرونیکیال» امروز دوباره این موضوع را مطرح کرده است و می گوید:

«رأی برای طرح پیشنهادی لرد استانلی احتمالاً سرنوشت قوانین هند را تعیین خواهد کرد. بنابراین آنهایی که به اهمیت قانونگذاری آگاهند باید قویاً برای تقویت دولت اقدام کنند.»
از سوی دیگر در روزنامه «تایمز»^۶ امروز می خوانیم:

«سر نوشت لایحه دولت برای هند به طور روشنتری ترسیم می شود... خطری که دولت را تهدید می کند در انطباق کامل با مخالفت های لرد استانلی و افکار عمومی ست. هر سخنی از این اصلاحات برای دولت حکم مرگ را خواهد داشت.»

۱۰- کارل مارکس : کمپانی هند شرقی تاریخ و نتایج فعالیتهای آن

جمعه، ۲۴ جون ۱۸۵۳

New-York Daily Tribune N° 3816, le 11 juillet 1853

^۵ «The Morning Chronicle» («The Chronicle»)

روزنامه بورژوازی انگلیس. به تاریخ ۱۷۷۰ تا ۱۸۶۲ در لندن منتشر می شد. در آغاز سخن گوی ویگس ها (اجداد لیبرال های امروزی) بود در اطراف سال ۱۸۵۰ به دست محافظه کاران افتاد

هفته نامه انگلیسی با تمایلات محافظه کارانه که به سال ۱۷۸۵ بنیانگذاری شد. ^۶ «The Times»

بحث و جدل پیرامون پیشنهاد لرد استانی^۷ که تصویب قوانین مرتبط به هند را دائماً به تعویق می انداخت، به امشب موکول شد. از سال ۱۷۸۳ تا کنون برای نخستین بار است که مسأله هند به مثابه مسأله ای رسمی و دولتی در انگلستان مطرح می شود. علت چنین واقعه ای چیست؟ آغاز حقیقی کمپانی هند شرقی حدوداً به حواشی سال ۱۷۰۲ باز می گردد.

در این دوران شرکت های مختلفی که تا کنون با دسیسه چینی انحصار بازرگانی با این بخش از جهان را به خود اختصاص داده بودند، با هم ادغام شده و اتحادیه مشترکی را به وجود آوردند. از این تاریخ تا امروز، وجود کمپانی به نام کمپانی هند شرقی چندین بار زیر سؤال رفت و مخاطراتی چند را به خود دید.

در سال هائی که کرامول^۸ والی انگلستان بود کمپانی چندین بار به حالت تعویق درآمد و یک بار دیگر نیز با مداخله پارلمان در زمان حکومت گیوم سوم^۹ درخطر انحلال قرار گرفت. با این وجود در عهد اسلاف همین شاهزاده هالندی بود که پارلمان کمپانی هند شرقی را به رسمیت شناخت، یعنی در عهد ویگس ها^{۱۰} که کشاورزان امپراتوری بریتانیا بودند و وقتی که بانک انگلستان ایجاد شده بود و با وضع قوانینی که حامی تولیدات داخلی در انگلستان بود موجب بازگرداندن توازن در سطح اروپا شد.

این آزادی ظاهری در حقیقت، آغاز دوران انحصارات بود و نه بر اساس فرامین سلطنتی مثل عصر الیزابت و شارل اول، بلکه از سوی پارلمان و با برافراشتن بیرق منافع ملی به تأیید و تصویب رسیده بود. این دوره از تاریخ انگلستان با دوران لوئی فیلیپ در فرانسه شباهت های فراوانی دارد: آریستوکراسی فرتوت وابسته به زمین در حال فروپاشی بود، اگر چه بورژوازی هنوز قادر به تصاحب قدرت نبود، مگر زیر پرچم ثروتمندان و به سخن دیگر یعنی سرمایه داران کلان.

از یک سو کمپانی هند شرقی عموم مردم را از معامله و تجارت با هند محروم می کرد و از سوی دیگر مجلس عوام آنان را از شرکت در پارلمان بازمی داشت. با این وصف ما شاهد اولین پیروزی های بورژوازی علیه آریستوکراسی فئودال هستیم که با جنبش ضد مردمی هم گام است.

در پی چنین وقایعی بود که بسیاری از نویسندگان مثل کوبت^{۱۱} از جبهه مردم دفاع کردند و آزادی آنان را نه به آینده که به گذشته موکول دانستند. اتحاد بین سلطنت مشروطه و سرمایه داران و به طور مشخص سرمایه داران انحصار طلب و بین کمپانی هند شرقی و انقلاب «افتخار آمیز» ۱۶۸۸ به دست همان نیروی سامان یافت و کسب امتیاز کرد که سرمایه های لیبرال و سلسله های سلطنتی لیبرال، مثل همیشه و در تمام کشورها. و اتحاد و ترکیب چنین عناصری فقط از طریق فساد و بزهکاری بود که می توانست به موتور سلطنت مشروطه تبدیل شود که همانا فرشته نگهبان گیوم سوم و غول بدکاره لوئی فیلیپ است. نتیجه بررسی های پارلمان از سال ۱۶۹۳ نشان می دهد که داد و دهش های کمپانی هند شرقی به مردان سیاسی که تا پیش از انقلاب فراتر از ۱۲۰۰ لیور نبود به مبلغ ۹۰۰۰۰ لیور استرلینگ ارتقاء یافت. دوک دو لیز^{۱۲} به گرفتن ۵۰۰۰ لیور استرلینگ متهم شده بود، و خود پادشاه عظیم الشأن نیز به گرفتن ۱۰۰۰۰ اعتراف کرده است.

⁷ Lord Stanley

⁸ Cromwell

⁹ Guillaume III

¹⁰ مراجعه کنید به یادداشت شماره ۵۲

¹¹ Cobbett

¹² Duc de Leeds

با وجود رواج چنین رشوه خواری هائی، بی هیچ شرم و خجالتی تلاش می کردند که با پرداخت وام های کلان با بهره پائین به دولت و خرید رؤسای کمپانی های رقیب، چنین کمپانی هائی را از بین ببرند.

کمپانی هند شرقی جهت کسب قدرت می بایستی دولت را با رشوه تطمیع می کرد و این کاری بود که بانک انگلستان نیز انجام می داد و بر این اساس به خاطر حفظ قدرت، کمپانی و به همین گونه بانک انگلستان، پیوسته می بایستی که به تداوم و گسترش بزهکاری هایشان ادامه می دادند. هر وقت که مدت قرارداد انحصارات به پایان می رسید، برای تمدید حق امتیاز می بایستی که دوباره مبالغی به دولت اهداء می کردند.

از یک کمپانی تجارتی، و با عبور از یک جنگ هفت ساله، همین کمپانی هند شرقی به قدرت نظامی و عامل حراست مرزی تبدیل گردید^{۱۳}، و در همین دوران بود که ساخت و ساز امپراتوری انگلستان در شرق پایه گذاری شد.

سهام کمپانی تا ۲۶۳ لیور استرلینگ بالا رفت و سود سهام نیز به ۵،۱۲٪ رسید. ولی دیری نپائید که کمپانی با رقیب تازه ای روبه رو شد که از کمپانی های رقیب داخلی نبود ولی به شکل دیگری در مقابل آنها جبهه گرفت، یعنی به شکل وزرای رقیب و ملّتی رقیب. و این موضوع را پیش کشید که سیطره مرزی کمپانی به کمک نیروی بحری بریتانیا و ارتش بریتانیا گسترش یافته و هیچ فرد بریتانیائی حق ندارد حاکمیت سرزمینی را مستقل از تاج و تخت، منتسب به خود بداند. بنابراین وزرای رقیب و ملّت رقیب، هر دو مدعی سهم خود از آن همه گنجی شدند که کمپانی هند شرقی در سرزمین های اشغالی به چنگ آورده بود. طی قراردادی در سال ۱۷۶۷ کمپانی فقط با قبول واریز کردن سالانه ۴۰۰۰۰۰ لیور استرلینگ، خود را از خطر انحلال رهانید و به فعالیتهايش ادامه داد.

ولی کمپانی هند شرقی به جای اجرای تعهداتی که سپرده بود، و به جای پرداخت مالیات به ملّت انگلستان، با مشکلات مالی مواجه شد و از پارلمان کمک مالی درخواست کرد. چنین موردی موجب تغییرات اساسی در قرارداد شد. امور کمپانی با توجه به شرایط جدید بهبود نیافت، و ملّت انگلیس با از دست دادن مستعمراتشان در امریکای شمالی^{۱۴}، ضرورت گسترش مستعمرات امپراتوری را به شکل همه جانبه احساس می کرد. سال ۱۷۸۳ فوکس^{۱۵} مشهور تصور می کرد که زمان آن فرا رسیده تا طرح جنجالی خود را در مورد هند مطرح کند و بر این اساس پیشنهاد می کرد که شورای رؤسا و سهامداران منحل شوند و به جای آنها به طور کلی دولت هند تحت نیابت یک هیأت هفت نفره قرار گیرد که باید از سوی پارلمان به این سمت انتخاب شوند. ولی چنین طرحی به یاری نفوذ شخصی پادشاهی ابله در مجلس لردها مردود اعلام شد، و این جریان موجب شد که کابینه ائتلافی فوکس و لرد نورث^{۱۶} که هنوز قدرت را در اختیار داشتند با شکست مواجه شود، و پیت^{۱۷} مشهور در رأس دولت گماشته شود.

^{۱۳} جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) انگلستان و پروس را در یک طرف و از طرف دیگر فرانسه، روسیه و اتریش را در مقابل یک دیگر قرار داد. یکی از دلایل عمده این جنگ رقابت استعماری و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه بود. منازعات بین این دو قدرت، به استثنای نبردهای بحری، به طور کلی در مستعمراتشان در امریکا و آسیا به وقوع می پیوست. در شرق، پیش از همه در هند فرانسویها و شاهزاده های محلی که از آنها حمایت می کردند در مقابل خود کمپانی انگلیسی هند شرقی را داشتند که از چنین موقعیتی برای گسترش نفوذ و سلطه خود در هند استفاده کرد و به حضور نظامی خود افزود. پس از جنگ فرانسویها تقریباً تمام مستعمرات خود را در هند از دست دادند، به جز چند بندر که در آنجا نیز باید تمام حصارها و برج و باروها را از بین می بردند. بر این اساس قدرت استعماری انگلیس افزایش پیدا کرد.

^{۱۴} جنگ رهائی بخش ۱۷۸۳-۱۷۷۵ به آزادی سیزده منطقه استعماری انگلیس منتهی شد و این آغاز ایجاد دولت امریکائی مستقل است. از این پس قدرت بحری انگلیس افول می کند.

^{۱۵} Fox

^{۱۶} Lord North

^{۱۷} Pitt

پیت طرح قانونی را به تصویب دو مجلس رساند که شامل یک دفتر نظارت با شش عضو از اعضای شورای سلطنتی بود که عهده دار بررسی و نظارت بر کلیه اموری بود که به هر نحوی به تشکیلات اداری مدنی و نظامی، و به همین گونه در آمد ملک و املاک کمپانی هند شرقی مرتبط می شد. تاریخشناسی به نام میل^{۱۸} در این باره می گوید :

«با تصویب چنین قانونی، دو هدف را مد نظر داشتند. یکی به این جهت که به الهام گرفتن از طرح کراهت آمیز فوکس متهم نشوند، و دیگر این که ضرورت اجاب می کرد تا این گونه وانمود کنند که این رؤسا هستند که عملاً قدرت را در اختیار دارند. در واقع برای منافع وزارتخانه ضرورت اجاب می کرد که تمام اختیارات را از آنها سلب کنند. پیت مدعی بود که طرح او با طرح فوکس روی مسأله اختیارات رؤسا کاملاً متفاوت است، چه او آنان را تام الاختیار می داند. بر اساس قانون فوکس قدرت وزراء کاملاً قطعی اعلام شده بود. ولی پیت مدعی بود که چنین قدرتی را از آنان سلب کرده است، با وجود این در خفا و پنهانی دارای همان اختیارات بودند. قانون فوکس قدرت و اختیارات کمپانی را به شورائی تفویض می کرد که توسط پارلمان اداره می شد. قانون پیت آن را به شورای سلطنتی رجوع می دهد.»

سالهای ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴ یگانه مواردی بود که مسأله هند به مثابه موضوعی رسمی و دولتی مطرح شد. زمانی که طرح پیت به تصویب آراء رسید، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید شد و مسأله هند به مدت بیست سال کنار گذاشته شد. ولی از سال ۱۸۱۳، جنگ علیه ژاکوبینها و در سال ۱۸۳۳ طرح اصلاحی^{۱۹} تمام مسائل سیاسی دیگر را به حاشیه کشاند.

بنابراین چنین وقایعی به تشکل اولین عواملی انجامید که متعاقباً موجب شد تا مسأله هند به مثابه مسأله ای مهم کنار گذاشته شود، از آن تاریخ و پیش از ۱۷۸۴ : پیش از این تاریخ، کمپانی باید صرفاً از موجودیت خود دفاع می کرد و سپس به همین گونه اهمیت خود را به اثبات می رساند. بعد از این تاریخ الیگارشلی تمام قدرت را به خود منتسب کرد، ولی بی آن که در قبال آن مسئولیتی را به عهده بگیرد. تحت چنین شرایطی بود که ملت انگلیس با وجود این که جذب مسائل پر اهمیت سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۳۳ شده بود، به دوران تمدید قرار داد کمپانی رسید.

اکنون در اینجا می خواهیم مسائل را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم. کمپانی هند شرقی در آغاز دفاتری برای مأموران و به همین منوال تعدادی انبار برای کالاهایش ایجاد کرده بود و به لحاظ امنیتی نیز تعدادی قلعه ساخته بود. اگر چه از سال ۱۶۸۹ هدف کمپانی بهره برداری از منابع و گسترش آن بود، با این وجود تا سال ۱۷۴۴ فقط چند منطقه بی اهمیت در اطراف بمبئی، مدراس و کلکته را در اختیار داشت. بعد از جنگی که در کارناتیک^{۲۰} به وقوع پیوست، و پس از چند درگیری نظامی، عملاً در این منطقه حکومت می کرد. ولی رویدادهای مهم تر، از جنگ بنگال و پیروزی در کلیو^{۲۱} به دست آمد : یعنی اشغال بنگال، بهار و اوریسا.

در پایان قرن هجدهم و در نخستین سال های قرن حاضر، مصادف بوده است با منازعات نظامی با تیپو- صاحب^{۲۲} که

¹⁸ Mill

¹⁹ رفرم انتخاباتی که توسط پارلمان در جون ۱۸۳۲ تحقق یافت هدفش از بین بردن انحصارات سیاسی اشراف سالاری ارضی و مالی بود تا درهای پارلمان را برای بورژوازی صنعتی باز کند. پرولتاریا و خرده بورژوازی نیروهای اصلی جنبشی بودند که از رفرم دفاع می کردند، ولی در واقع فریب لیبرالها را خوردند که حقوق انتخاباتی برای آنها قائل نشد.

²⁰ Carnatic

²¹ Clive

²² Tippto-Sahib

منجر به گسترش قدرت استعماری و به همین منوال گسترش قابل توجه کمک مالی شد^{۲۳}. در جریان دو دهه در قرن نوزدهم، انگلستان برای نخستین بار سرانجام با تسخیر نوار صحرائی در اطراف هند به تصاحب مرز مطمئنی نائل آمد. تا پیش از این دوران، امپراتوری بریتانیا در شرق هنوز به این بخش از آسیا که از دیرباز مقر حکومت مرکزی هند بود دسترسی نداشت. ولی آسیب پذیرترین نقطه امپراتوری یعنی نقطه ای که بارها در گذشته به آن حمله شده بود و نقطه ای که از آنجا مهاجمان قدیمی با ورود مهاجمان جدید رانده شده بودند، باید از موانع مرزهای غربی یاد کنیم که هنوز به تصرف بریتانیا در نیامده بود. بین سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۴۹، در طول برخوردهای نظامی علیه سیک ها و افغان ها، سلطه بریتانیا در مرزهای قومی، سیاسی و نظامی در کل قاره هند شرقی به خوش شگونی پیوست پنجاب و سند که به زور اسلحه انجام پذیرفته بود، تثبیت شد^{۲۴}.

چنین تصرفاتی از این جهت ضروری بود که تهاجمات احتمالی از جانب آسیای مرکزی را دفع کنند و باز هم ضروری بود، زیرا روسیه نیروهایش را به سمت مرزهای ایران به حرکت در آورده بود. در طول همین دهه گذشته سرزمینی به مساحت ۱۶۷۰۰۰ مایل مربع با جمعیتی معادل ۸۵۷۲۶۳۰ نفر به سرزمین هند بریتانیایی افزوده شد. در مورد موقعیت داخلی کشور، باید دانست که همه حکومت‌های بومی از این پس در مجاورت و همسایگی و در محاصره سرزمینهای بریتانیا قرار گرفتند، چنین حکومت‌هایی بناگزی و به اشکال گوناگون تحت فرمان حاکمیت بریتانیا بودند و در همین وضعیت بود که از دسترسی به سواحل نیز محروم شدند. البته به استثنای گوجرات^{۲۵} و سند. و در نتیجه روابط خارجی نیز برای همیشه منتفی گردید چرا که از سال ۱۸۴۹ فقط امپراتوری کبیر انگلیس و هند متحد شده مطرح بوده است. دولت بریتانیا به نام کمپانی در طول دو قرن در سرحدات طبیعی هند تا جایی پیش رفت که سرتاسر آن را به تصرف در آورد. اکنون پی می بریم که در طول این مدت، به چه علتی تمام احزاب در انگلستان سکوت توطئه گرانه

^{۲۳} در اینجا مارکس به جنگ های استعماری اشاره می کند که کمپانی انگلیسی هند شرقی برای گسترش نفوذ خود در هند به راه انداخت که در عین حال به برکنار ساختن رقیب شماره یک آن، کمپانی فرانسوی هند شرقی شد منجر گردید. جنگ کارناتیک (شاهزاده نشین جنوب شرقی هند) با وقفه هائی چند از ۱۷۴۶ تا ۱۷۶۳ به طول انجامید. دو رقیب استعماگر انگلیس و فرانسه هر یک شاهزاده های طرفدار خود را پشتیبانی می کردند. سرانجام انگلیسی ها برنده شدند. از جنوری ۱۷۶۱ منطقه پوندیشری را که نقطه اتکای اصلی برای فرانسویها بود، از دستشان خارج ساختند. در سال ۱۷۵۶، سردار سپاه مسلمان بنگال برای مقابله با تجاوزات بریتانیائی ها جنگ را آغاز کرد و کلکته را که نقطه اتکای انگلیس ها در شمال شرقی بود تسخیر کرد. کلیو در رأس فرماندهی واحدهای کمپانی دوباره شهر را اشغال کرد و استحکامات بنگالی فرانسویها که متحد سردار سپاه مسلمان بنگالی بودند به تصرف کمپانی درآمد. به تاریخ ۲۳ جون ۱۷۵۷، کلیو در پلاسی با سردار بنگالی جنگید. در ۱۷۶۳ در بنگال علیه دولت دست نشاندۀ کمپانی شورش شد. این شورش سرکوب گردید. همزمان با تسخیر بنگال انگلیس ها بهار را که در مسیر رود گنگ و از توابع بنگالی بود اشغال کردند. در سال ۱۸۰۳ نوبت اوریسرا شد که شامل چندین منطقه شاهزاده نشین فتودال می شد که جملگی فرمانبردار کمپانی بودند. در سال ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۲ و در سال ۱۷۹۹ کمپانی هند شرقی منطقه میسور یعنی دولت مستقل هند جنوبی جنگید. میسور تحت ریاست تیپو صاحب یکی از دشمنان سرسخت انگلیس بود و برای نخستین باز هم نبود که با انگلیس ها مقابله می کرد. در جنگ اول تیپو صاحب نیمی از مناطق خود را از دست داد و در جنگ دوم به مرگ تیپو صاحب انجامید و دولت میسور نیز به کمپانی هند شرقی تعلق گرفت.

^{۲۴} پس از جنگهای ۱۸۴۵-۱۸۴۶ و ۱۸۴۸-۱۸۴۹، انگلیس ها پنجاب را در شمال هند از سیکها گرفتند. در قرن شانزدهم، سیکها یک فرقه مذهبی را تشکیل می دادند. دهقانانی که از پایان قرن هجدهم علیه فتودالهای محلی و فاتحان افغان مبارزه می کردند، نظریات برابری خواهانه سیکها را از آن خود داشتند. سپس، فتودالهای بزرگ به وجود آمدند و نمایندگانشان بر دولت سیک حکومت می کردند، پنجاب و مناطق همجوار آن جزئی از مناطق نفوذی آنان بود (در آغاز قرن نوزدهم). در سال ۱۸۴۵، خیانت برخی از اشراف برای انگلیس ها فرصت مناسبی فراهم آورد تا به جنگ دامن بزنند و در سال ۱۸۶۴ حاکمیت خود را به دولت سیک تحمیل کنند. شورش که در سال ۱۸۴۸ به وقوع پیوست در سال بعد سرکوب شد. این پیروزی فرمانروائی انگلیسیها را در هند تکمیل کرد.

Goudjerate^{۲۵}

ای را در پیش گرفته بودند، و حتا آنهایی که از روی چشم و هم چشمی مصمم بودند تا آه و ناله های صلح طلب و مزورانه شان را به گوش ها برسانند، ولی تنها پس از تحقق یافتن امپراتوری انتلافی انگلیس و هند. البته پیش از همه می بایستی هند را کاملاً به زانو در می آوردند تا آن را مرهون انساندوستی خود سازند. اکنون در همین سال ۱۸۵۳ است که پی می بریم که نسبت به تمام دوران های پیشین در خصوص تمدید قرار داد، از چه رو شیوه و نحوه پرسش از مسائل و مشکلات هند تغییر کرده است.

در اینجا می توانیم از دیدگاه دیگری به بررسی این مسائل بپردازیم. بی گمان بررسی تاریخ روابط بازرگانی بریتانیا با هند در دوران های مختلف، درک روشن تری از طبیعت خاص بحرانی را آشکار می سازد که متوجه قوانین هند است. در اوایل، به نام تخت و تاج سلطنت ملکه الیزابت، کمپانی هند شرقی امتیازات خاصی برای گسترش روابط بازرگانی با هند در اختیار داشت، و اجازه داشت تا ۳۰۰۰۰ لیور استرلینگ به شکل نقره و طلا و پول های خارجی صادر کند. چنین موضوعی در واقع تمام موازین آن دوران را زیر سؤال می برد به طوری که توماس مون^{۲۶} ناچار به نوشتن «گفتمان درباره تجارت خارجی انگلستان با هندیان» شد و ادعا کرد که فلزات گرانبها تنها ثروت یک کشور به حساب می آید. و به همین گونه، نظریه او بر این اساس بود که صادرات فقط در صورتی قابل قبول است که در توازن داد و ستد به نفع ملت صادر کننده بینجامد. بنابراین تضمین می کرد که کالاهای وارداتی از هند متقابلاً به کشورهای دیگر صادر شده و سود به دست آمده فراتر از بهای پراخت شده است. به همین گونه سر جوزیا چایلد^{۲۷} در رساله ای نشان داد که روابط بازرگانی با هندیان شرقی ملّی ترین تجارت خارجی است. به این ترتیب اندک اندک هواداران کمپانی هند شرقی شهادت بیشتری پیدا کردند، و علاوه بر این می توان نقطه عطفی را در تاریخ شگفت انگیز هند یادآور شد که انحصارات بازرگانی در هند نخستین مبلغان تجارت آزاد در انگلستان بودند. در خواست از مداخله پارلمان در رابطه با کمپانی هند شرقی، نه از جانب تجار که از جانب طبقه صنعتی در آخرین سالهای قرن هفدهم و بخش مهمی از قرن هجدهم را در بر می گیرد. زیرا واردات پنبه و ابریشم از هند شرقی کارگاه های خرده پای انگلیس را به ورشکستگی دچار می کرد. چنین نظریه ای در کتاب جان پولکسن^{۲۸} زیر عنوان ناهمخوانی سیاست صنعتی انگلستان و هند شرقی (لندن ۱۶۹۷)، مورد بررسی قرار می گیرد ولی به شکل شگفت آمیزی تنها یک قرن و نیم بعد به تأیید می رسد، ولی در مفهومی کاملاً متفاوت. و به این ترتیب است که پارلمان مداخله می کند. بر اساس مفاد ۱۱ و ۱۲ گیوم سوم فصل ۱۰ واردات ابریشم صنعتی و متقال چاپی یا رنگی از هند، ایران و چین ممنوع اعلام می شود و هر شخصی که چنین کالاهایی را در اختیار داشته باشد و یا به فروش آنها مبادرت ورزد به پرداخت ۲۰۰ لیور استرلینگ جریمه و محکوم خواهد شد. در نتیجه شکایات تکراری کارخانه داران بریتانیایی که به موقعیت خود آگاه بودند، قوانین مشابهی در عهد ژرژ اول و دوم و سوم به تصویب رسید. بنابراین در طول بخش قابل توجهی از قرن هجدهم عموماً واردات محصولات صنعتی هند به انگلستان با صرف نظر از بازار داخلی انگلیس و به نیت فروش آن روی قاره انجام می گرفت. علاوه بر در خواست مداخله پارلمان از جانب کارخانه های آهمنده حاکم نشین، در هر دوره از تمدید قرار داد با کمپانی، تجار لندن، لیورپول و بریستول که شرکت در این تجارت را حقیقتاً همچون معدن طلا می پنداشتند، خواهان از بین بردن انحصارات این کمپانی بودند در نتیجه چنین تلاش هایی مقررات تازه ای به قانون سال ۱۷۷۳ افزوده شد که قرارداد کمپانی را تا مارچ ۱۸۱۴ تمدید می کرد و بر اساس آن هر شخص خصوصی بریتانیایی می توانست از هند واردات

Thomas Mun²⁶

Josiah Child²⁷

John Pollexfen²⁸

داشته باشد و مأموران و کارکنان کمپانی مجاز خواهند بود که تقریباً هر نوع کالائی را به انگلستان وارد کنند. ولی واگذاری چنین امتیازاتی منوط به شرایطی بود که عملاً آن را منتفی می ساخت. این شرایط به واردات کالا توسط تجار خصوصی در هند مربوط می شد.

در سال ۱۸۱۳ کمپانی دیگر قادر نبود در مقابل فشار وسیع بازرگانان مقاومت کند و اگر چه انحصارات بازرگانی با چین ادامه یافت ولی بازرگانی با هند تحت شرایط خاصی به رقابت آزاد انجامید. موعد تمدید قرارداد در سال ۱۸۳۳ شرایطی که بازرگانی آزاد را محدود می کرد از بین رفت و هر نوع داد و ستدی برای کمپانی ممنوع اعلام شد و خصوصیت بازرگانی آن لغو گردید و به همین منوال حق ممانعت از افراد بریتانیائی برای ورود به هند را از اختیارات آن خارج کرد. در این بازه زمانی، بازرگانی با هندیان شرقی تحولات بسیار جدی را به خود دید و به شکلی که در موضعگیری و رفتار طبقات مختلف انگلستان نیز کاملاً تأثیر گذار بود. در سراسر قرن هجدهم ثروتی که از هند به انگلستان سرازیر شده بود، حاصل داد و ستد پایاپای نبود و از بهره برداری مستقیم این کشور بر می آمد و در واقع ارسال چنین ثروت عظیمی به انگلستان از طریق اعمال زور تحقق یافته بود. پس از ۱۸۱۳، بازرگانی با هند ظرف مدت بسیار کوتاهی به سه برابر افزایش یافت. ولی چنین موضوعی تمام ماجرا را توضیح نمی دهد. باید بپرسیم که درباره خصوصیت کلی این بازرگانی که به تحول انجامیده بود چه می دانیم؟

تا سال ۱۸۱۳ هند عمدتاً کشوری صادر کننده بود، ولی از این پس به کشوری وارد کننده تبدیل می شود. سرعت چنین روندی در حدی بود که از سال ۱۸۲۳ نرخ برابری که معمولاً دو شیلینگ و شش پنس برای یک روپی بود، به دو شیلینگ کاهش یافت. هند که از دیرباز کارگاه پنبه ریزی برای تمام جهان بود، با سیل پارچه های پنبه ریزی شده انگلیس مواجه شد. چنین محصولاتی دیگر حق ورود به انگلستان را نیافتند مگر با شرایطی بسیار سخت، ولی به عکس، هند با کسب حقوق بسیار ناچیزی از پارچه های انگلیس انباشته شد. و بر این اساس بود که صنعت پنبه ریزی هند با آنهمه سابقه تاریخی درخشان در جهان به ورشکستگی محکوم شد. در سال ۱۷۸۰ ارزش محصولات با حساب محصولات صنعتی فراتر از ۱۵۲ ۳۸۶ لیور استرلینگ نبود، و ارزش صادرات نقدی در طول همین سال مبلغی بود معادل ۱۵۰۴۱ لیور، و ارزش مجموع صادرات به ۱۲۶۴۸۶۱۶ می رسید. این محاسبات نشان می دهد که تجارت هند شامل ۱/۳۲ کل مراودات بازرگانی خارجی بود. در سال ۱۸۵۰ مجموع صادرات بریتانیای کبیر و ایرلند به هند شامل ۸۰۲۴۰۰۰ لیور استرلینگ که سهم محصولات پارچه به تنهایی ۵۲۲۰۰۰۰ لیور بوده است که به عبارت دیگر بیش از یک هشتم کل ارزش صادرات بریتانیای کبیر و بیش از یک چهارم ارزش تجارت خارجی پارچه را در بر می گیرد. در این دوران یک هشتم جمعیت بریتانیا در کارخانه های پنبه ریزی اشتغال دارند که یک دوازدهم کل درآمد ملی را در بر می گیرد. پس از هر بحران بازرگانی، برای کارخانه داران پنبه ریزی، مراودات بازرگانی با هندیان شرقی موضوعیت بیش از پیش پر اهمیت تری پیدا می کرد و در واقع قاره هند بهترین گریزگاه به حساب می آمد. به مرور ایام که صنعت پارچه بافی برای ساختار اجتماعی بریتانیای کبیر به امری حیاتی تبدیل می شد، هند نیز برای صنعت پارچه بافی انگلیس ارزش حیاتی پیدا می کرد. تا این دوره، منافع سرمایه دارانی که هند را به پایگاه خود تبدیل کرده بودند و الیگارش که به زور اسلحه آن را فتح کرده بود و آریستوکراسی کارخانه دار که سیل پارچه را در بازار به راه انداخته بودند، دست به دست یک دیگر پیش رفتند. ولی هر اندازه کارخانه های بریتانیای کبیر به بازار هند وابسته می شد، به همان اندازه ضرورت ایجاد نیروهای تولیدی جدیدی را در هند احساس می کرد. و همین امر پس از نابود کردن صنایع ملی هند. با وجود این نمی توان بازار کشوری را با محصولات وارداتی اشباع کرد بی آن که امکان خرید محصولاتی چند را از آن جایز ندانست. کارخانه داران دریافتند که منافع آنان به جای افزایش، سیر نزولی به خود

گرفته اند. چهار سال پیش از ۱۸۴۶ واردات بریتانیا به هند تا ۲۶۱ میلیون روپی بالا رفته بود و چهار سال پیش از ۱۸۵۰ به ۲۵۳ میلیون روپی رسید، در حالی که در مورد دوره اول صادرات ۲۷۴ میلیون روپی و دوره دوم ۲۵۴ میلیون. بنابراین پی بردند که توان جذب محصولات آنان در هند به نقطه اشباع تقلیل یافته و مصرف محصولات بریتانیائی در هند غربی به ۱۴ شیلینگ برای هر فرد در سال، در جیلی ۹ شیلینگ و ۳ پنس، در برزیل ۶ شیلینگ و ۵ پنس، در کوبا ۶ شیلینگ و ۲ پنس، در پرو ۵ شیلینگ و ۷ پنس، در امریکای مرکزی ۱۰ پنس، در حالی که این رقم در هند تنها به ۹ پنس می رسید. سپس به فصل درو پنبه های ایالات متحده در سال ۱۸۵۰ می رسید که برای پنبه کاران انگلیس ۱۱ میلیون لیور استرلینگ ضرر به بار آورد و از این که به ایالات متحده وابسته بودند ابراز نارضایتی می کردند چه در هند شرقی می توانستند به وفور از پنبه خالص بهره برداری کنند. علاوه بر این کارخانه داران دریافتند که تمام تلاشهایشان برای سرمایه گذاری در هند با بهانه جوئی و ممانعت مقامات هندی مواجه می شود. به این ترتیب هند به صحنه نبردی تبدیل شده بود که تضاد منافع کارخانه داران و سرمایه داران و الیگارش انگلیس محور اصلی آن بود. کارخانه داران که به نقش نیاکان خود در انگلستان آگاه بودند، از این پس خواهان از میان برداشتن نیروهای مخاصم در هند شدند که شامل تخریب دستگاه قدیمی دولت هند و برکناری نهائی کمپانی هند شرقی بود.

حال می پردازیم به چهارمین و آخرین دیدگاهی که مسأله هند بر اساس آن باید مورد بررسی قرار گیرد. از سال ۱۷۸۴ امور مالی هند بیش از پیش با مشکل روبه رو شد. بدهکاری دولت از این پس به ۵۰ میلیون لیور استرلینگ می رسد، و در اینجا شاهد رشد درآمد و افزایش مخارج و کسریهایی هستیم که به شکل نامشخص از طریق مالیاتی که از روی مصرف تریاک می گرفتند جبران می شد. این منبع درآمد در حال حاضر در خطر از بین رفتن است. زیرا خود چینی ها کشت خشخاش را شروع کرده اند. چنین بحرانی بی گمان با مخارج جنگی بیهوده در برمه بالا گرفت^{۲۹}.

آقای دیکینسون می گوید «در این وضعیت، در حالی که از دست دادن امپراتوری در هند انگلستان را به ویرانی می کشاند، اجبار در حفظ آن نیز تحمیل مخارج ویرانگر به اقتصاد خود ماست.»^{۳۰}

بنابراین در این نوشته نشان دادم که به چه علتی مسأله هند برای اولین بار از سال ۱۷۸۳ به عنوان مسأله ای انگلیسی و رسمی مطرح گردید.

ادامه دارد

^{۲۹} انگلیسیها تسخیر برمه را از آغاز قرن گذشته شروع کردند. در نخستین جنگ علیه برمه (۱۸۲۴-۱۸۲۳) ایالت آسام به تصرف کمپانی هند شرقی درآمد (در مرز بنگال)، آراکان Arakan و تناسریم Tenasserim. دومین جنگ (۱۸۵۲) ایالت پگو Pégou. در سال ۱۸۵۳ از سر گیری جنگ اعلان شد. در واقع، دومین جنگ برمه بی آن که معاهده صلح به امضاء برسد پایان گرفت، پادشاه جدید در فبروری ۱۸۵۳ به تخت سلطنت نشست و از دست دادن پگو را نپذیرفت.

^{۳۰} J. Dickinson : « The Government of India under a Bureaucracy », London-Manchester 1853, p. 50. ED. de l'Association pour les réformes indiennes, fascicule VI.